

دو چهره دین

SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com



سارا شریعتی

شماره مقاله : ۱۰۳۱

تعداد صفحه : ۷

آفرین بررسی : ۸۸/۰۴

تاریخ تمریر : ۱۳۸۷

www.shandel.org

موضوع : سخنرانی در انجمن جامعه شناسی ایران

دو چهرهٔ دین

قرار بود بر طبق سنت هر ساله، صحبتی در جلسات گروه داشته باشم، این بار در سلسله نشست‌های "احتمالات عرفی شدن در جامعهٔ ایران". راستش اوایل انگیزهٔ بسیاری داشتم تا به جامعه‌شناسی دین بپردازم. هم به این دلیل که رشتهٔ درسی‌ام بود و هم از آن رو که فکر می‌کردم در ایران که دین در عرصهٔ جامعه حضور دارد، لازم است نقش اجتماعی دین مطالعه شود. از مجرای این انگیزه چند سالی می‌گذرد. در این مدت ناامیدتر شده‌ام، بدبین‌تر، شاید واقع بین‌تر. به این واقع بینی می‌گویند تجربه! و تصمیم گرفته‌ام که موقتاً موضوع بحث خود را دیگر نه دین، که گرایش دیگرم در جامعه‌شناسی، یعنی هنر، قرار دهم.

شریعتی می‌گوید، مذهب "در"ی است و هنر پنجره‌ای. اوایل تعجب می‌کردم که چرا در ایران همه از پنجره وارد می‌شوند، در حالی که "در"ی هم هست. چند بار پرسیدم و دیدم که همه خیره به من نگاه می‌کنند: یا مشکوک می‌شوند، یا متعجب. مشکوک به این معنا که فکر می‌کنند من جواز خاصی برای گذشتن از "در" دارم. متعجب برای اینکه آن قدر به وارد شدن از پنجره عادت کرده‌اند که انگار اولین بار است که از خود می‌پرسند، راستی آیا از در هم می‌شود وارد شد؟

این مقدمات را گفتم برای اعلان اینکه اگر پیشاپیش قول نداده بودم که در خصوص جامعه‌شناسی دین حرف بزنم، نمی‌زدم. موضوع دیگری برای سخنرانی انتخاب می‌کردم. به این دلیل که این بحث بسیار شُبّه‌زا و دردسر ساز است و در حال حاضر ترجیح می‌دهم بروم به سراغ مسائل دردسر نسا! مباحثی که هم خنثی است و شور و خشمی بر نمی‌انگیزاند و هم تضمینی.

دو سال پیش به این نتیجه رسیدم و نتایج‌ام را در سخنرانی‌ای در همایش موانع و مشکلات جامعه‌شناسی دین، تحت عنوان ناممکن بودن جامعه‌شناسی دین بیان کردم. دوستان واکنش نشان دادند. دکتر سراج زاده با منطق خود مجاب‌ام کردند که باید ادامه داد، به رغم مشکلات و موانع. خواستم سر به راه

باشم و به حرفِ دوستان گوش کردم. هفته پیش به گروه اعلام کردم که فعلاً دیگر نمی‌توانم. یادِ یکی از دوستان افتادم که نوشت دیگر کاریکاتور نمی‌کشم. هم چنان معتقدم که دین یکی از مهمترین مشخصاتِ واقعیتِ اجتماعی ماست و اینکه ما چاره‌ای نداریم جز در مرکز قرار دادنِ مسأله خود و تحلیلِ پرونده‌های دیگر حولِ این محور. پس از دیدگاهِ خودم منصرف نشده‌ام اما چنانکه پارسال اعلام کردم، این رشته محتاجِ زمان است.

موضوع این جلسه احتمالاتِ عرفی شدنِ جامعه ایران است. البته من در خصوص این عنوان بحث دارم، هم درباره احتمالات و هم درباره عرفی شدن. اصطلاح احتمالات به معنای ممکن و ناممکن است. احتمال وقوع یا عدم احتمال. در آن امری واقع نشده که اگر وقوع پیدا کرده بود از احتمال سخن نمی‌گوییم، می‌گوییم واقعیتِ عرفی شدن، و در ضمن پیش‌گویی هم مستتر است. احتمال در آینده. من در هر دوی این پیش‌فرض‌ها بحث دارم.

دومین نکته: عرفی شدن. عرفی شدن ناظر بر چه بحثی و معادلی در ادبیاتِ جامعه‌شناسی دین است؟ آیا منظور همان تفکیکِ دورکیمی "قدسی" در برابر "عرفی" است یا بر ترجمه‌ای از سکولاریزاسیون مبتنی است؟ در زبانِ فارسی عرف در برابرِ شرع قرار می‌گیرد. آیا به یک معنا عرفی شدن معطوف به شریعت زدایی است؟

با طرح این سوالات بی‌پایان، من صحبتِ خود را بر بحثی از دورکیم مبتنی می‌کنم و سپس می‌کوشم از این منظر به عرفی شدن پردازم.

تعریفِ پدیده‌های دینی، مقاله‌ای از دورکیم است که در سال ۸-۱۸۹۷ در سالنامه جامعه‌شناسی انتشار یافت.

در این مقاله دورکیم به تعریفِ امور دینی می‌پردازد و به بسیاری از مباحثی که بعدها در کتاب "صور بنیانی" مطرح می‌کند، اشاره دارد. بحثِ من معطوف به یکی از این مباحث است و آن تفکیکِ میانِ باورهای اختیاری و اجباری است. از نظر دورکیم، ویژگیِ باورها و اعمال دینی، اجباری یا تکلیفی بودن آنهاست. از طرفی، هر چه اجباری است یا بدان مکلف‌ایم، منشاء اجتماعی دارد. اجبار به معنای حکم و حکم به قدرتی بر می‌گردد که بدان امر می‌کند. فرد برای اینکه خود را با یک نوع رفتار منطبق کند و از قواعدی تبعیت کند، می‌بایست این قواعد از جانب یک قدرت اخلاقی بر وی تحمیل شود. ما اغلب

از نظمی پیروی می‌کنیم که در جایگاهی فراتر از ما قرار گرفته‌اند. دور‌کیم می‌نویسد که از نظر معرفت تجربی، تنها وجود اندیشمندی که از انسان بزرگ‌تر است، جامعه است. جامعه از نیروی فردی فراتر است، چون محصول نیروهای جمعی است. وابستگی مدام ما به جامعه، در ما احساس احترام دینی‌ای نسبت به جامعه بر می‌انگیزد. در نتیجه، از نظر وی منشاء دین، نه احساسات فردی، بلکه وضعیت‌های روحی جمعی‌ای است که به تناسب این وضعیت‌ها در حال تغییرند. علل تعیین‌کننده پدیده‌های دینی را نباید در طبیعت انسانی جست بلکه باید در طبیعت جوامعی که بدان مربوط‌اند جست و جو کرد و اگر این پدیده‌ها در طول تاریخ دچار تحول شده‌اند به این دلیل است که سازمان اجتماعی نیز تحول یافته است. بنابراین در نگاه دور‌کیم تئوری‌هایی که منشاء دینداری را در احساسات شخصی جستجو می‌کنند گذشته‌اند و باید تحقیقات را به سمت دیگری سوق داد. در اینجا است که تفکیک قدسی و عرفی، که در همه ادیان می‌بینیم، معنا می‌یابد. مفهوم امر قدسی از نظر دور‌کیم منشایی اجتماعی دارد و جز به شکل جامعه شناختی نمی‌تواند توضیح داده شود. امور قدسی اموری هستند که جامعه خود تصورات و بازنمادهايش را ایجاد کرده است: وضعیت‌های جمعی، سنت‌ها و شورمندی‌های مشترک، احساساتی که معطوف به یک مکان و شئی هستند و همه این عناصر بر اساس قوانین روحیه اجتماعی شکل می‌گیرند. امور عرفی بالعکس اموری هستند که هر کدام از ما با داده‌های حسی و تجربی خود می‌سازد. این دوگانگی در نتیجه منطبق خود را دارد و به زبانی نمادین همان دوگانگی امر اجتماعی و امر فردی است، دوگانگی روانشناسی و جامعه‌شناسی، و به این دلیل است که جامعه‌پذیری انسان تا مدت‌ها از خلال دین ممکن می‌شد. دور‌کیم می‌گوید: به من ایراد خواهند گرفت که باورها و اعمال دینی‌ای هستند که محصول فردند، و پاسخ می‌دهد: بله. اما جامعه دینی‌ای نیست که در کنار خدایانی که پرستش‌شان بر همه لازم است، خدایان کوچک دیگری هم نباشند که هر فردی برای خود و برای مصرف شخصی خود به وجود می‌آورد. در کنار توت‌م جمعی که همه کلان ستایش می‌کند، همواره توت‌م‌های شخصی‌ای هم هست که هر کسی انتخاب می‌کند و پرستش می‌کند. در حال حاضر هم کسانی هستند که دور‌کیم قانون‌گذاران دین خویش می‌نامد و در حالی که مومن خدای مشترک جامعه را می‌پرستد، اما الزاماً از اعمالی که بر او تکلیف شده تبعیت نمی‌کند. خودش اعمال خاص خود ایجاد می‌کند و حتی کارهایی که دین از او نمی‌خواهد.

در نتیجه از نظر وی، باید میان دین آزاد، شخصی، اختیاری، که خود می‌سازیم و دینی که از سنت دریافت می‌کنیم، دینی که جمعی است و نه فردی، اجباری است و نه اختیاری، تفکیک قائل شد. این دو دین، پاسخگوی یک نیاز نیستند، یکی به نیاز فردی پاسخ می‌دهد و دیگری به نیاز جمعی.

با این حال میان این دو، خویشاوندی‌هایی موجود است. در هر دو، امور مقدس هست. قربانی هست. نذر و نیاز هست. در هر کلیسایی، در هر دین اجباری، به اندازه تعداد افراد مومن، افراد دگراندیش هم هست و این دگراندیشی به میزانی که جامعه به طرف فردی شدن پیش می‌رود، تکثیر می‌یابد. از نظر دورکیم، این دو دین به دو مرحله تاریخی که از پی هم می‌آیند مربوط نیستند، اینها با هم معاصرند و به موازات هم پیش می‌روند.

این تفکیک دورکیمی مبنای تحقیقی شد که در سال ۱۹۸۹ رولان کمپیش با اکیپ خود در دانشگاه لوزان در مورد دینداری سوئیسی‌ها انجام داد. مساله این بود که تئوری فردی شدن باورها، چطور می‌تواند تحولات اجتماعی را توضیح بدهند. نتیجه این تحقیق این بود که می‌بایست مفهوم فردی شدن باورها را با مفهوم دوگانه شدن دین با هم بکار برد. دوگانه شدن دین به معنای شکاف رو به رشد میان دین نهادینه از طرفی و تاکید بر خودمختاری باورها از سوی دیگر. شکافی که عملاً فرد بر آن غلبه می‌کند. چون دین حتی زمانی که در مدرنیته متاخر، فردی می‌شود، اما باز به عنوان یک مساله جمعی باقی می‌ماند. مساله جمعی به این معنا که پیوند اجتماعی برقرار می‌کند. سوئیسی‌ها در عین حال که هر کسی دینداری خود را به دست گرفته است، اما با دین موروثی‌شان هنوز رابطه دارند. وابستگی به کلیسای محلی، به برخی از مناسک، پایبندی - وفاداری به آئین گذار، به نقش تربیتی کلیسا، و تعلق خود به کلیسای کاتولیک یا پروتستان. در نتیجه، بر مبنای این تحقیق، باید ابزار تحلیلی بکار گرفت که بنا به تعریف پیچیده است، یعنی می‌تواند دو متغیر را کنترل کند: باورها و تعلق را. باورهایی که مدام در حال پویایی و تحول‌اند و تعلق به دین موروثی که کمتر در معرض تغییر است.

با توجه به این بحث و نمونه این تحقیق، به زمینه ایران برگردیم. شرایط ایران با موقعیت هژمونیک دین رسمی شاخص می‌شود. در عین حال ما شاهد فردی شدن باورها (ظهور تیپ‌های جدید دینداری که با خودمختاری و فردی شدن باورهایشان شاخص می‌شوند)، تکثیر اشکال باور دینی (روشنفکری، سنتی، فقه‌ای، فرهنگ عامه، معنویت‌های جدید، عرفان‌های سکولار...) که به انحصار زدایی از سنت‌های دینی منجر می‌شود و این حوزه را متکثر و

پویا می‌کند)، گزینش و ترکیبِ باورها با برخی از سنت‌های دینی دیگر (عرفان شرق، مدیریت معنوی و درمانی غرب)... مواجهیم. این شرایط باورها را به شدت دچار تحول کرده است و به ظهورِ قرائت و تفسیرهای جدید می‌انجامد. با مشاهدهٔ این شرایط می‌توان نتیجه گرفت که بسیاری از تئوری‌های سکولاریزاسیون در ایران تحقق یافته است. اما آیا می‌توان از این شرایط حکم بر سکولار شدن جامعه داد؟ آیا این اصطلاح در برگیرندهٔ تمامیت واقعیت اجتماعی ما هست؟ این تحول در باورها صورت گرفته، اما آیا تعلقات نیز به همین اندازه دچار تحول شده‌اند؟

گفتیم که از نظرِ دورکیم، باورهای اختیاری فردی هستند. منشاء اجتماعی ندارند. اینها توت‌م‌های فردی‌اند و متعلق به کلان‌های محدود. اما باورهای اجباری، اگر بخواهیم به زبانِ بورديو سخن بگوییم، به ایتوس و عادت‌واره‌های ما بدل شده است، نهادینه شده است. منشاء اجتماعی دارد. توت‌م جمعی است یا به قول کامپیش "تعلق" است. این حوزه ظاهراً در برابر فرایند سکولاریزاسیون بیشتر مقاومت می‌کند. به سادگی از بین نمی‌رود.

تحقیق یکی از دانشجویان در مورد گروه‌های جدیدی که نقش یک اجتماع را در جامعهٔ امروز ایفا می‌کنند و شبکه‌ای از روابط تنگاتنگ به وجود می‌آورند، نشان می‌دهد که فرد در عین حال که خود را جزو جمع می‌داند و در باورهای قدیم‌اش تحول ایجاد شده است اما باز در زمان سختی پول‌اش را از خانواده می‌گیرد، یا هم چنان به برخی از مناسک دینی موروثی پایبند است، یا دین موروثی هم چنان در آئین گذار زندگی‌اش، با او همراهی می‌کند. یا در نمونه‌ای دیگر، فرد، طرفدار یکی از روشنفکران دینی است و در باورهای سنتی و موروثی‌اش تحول ایجاد شده، اما هم چنان مالیات درآمدش را به آخوند محله‌اش می‌دهد. در شرایط سختی، بیماری، مشکل، باز هم به امامزاده صالح توسل می‌جوید یا به سراغ همان نذر و نیازهای سنتی می‌رود. یک ضرب‌المثل روسی که دروش نقل می‌کند، به خوبی نشانگر تفاوت میان باورها و تعلقات است: "خدا را شکر، که خدا وجود ندارد! ولی پناه بر خدا، اگر وجود داشت چی؟" در اینجا شکاف میان باور و تعلق و عادت‌واره‌ها کاملاً واضح است.

در نتیجه، در سنجش این تئوری‌ها یا احتمالات، ما نمی‌توانیم تنها به سراغ فرد و باورهای اختیاری فردی برویم. تحول در باورهای دینی، که منشایی اجتماعی دارند، تحول در تعلقات است، تحولاتی که در حیطهٔ باورهای درونی شده و نهادینه شده که به رفتار اجتماعی ما بدل می‌شوند، اتفاق می‌افتد.

این، توجه ما را نسبت به آنچه که یکی از نظریه پردازان "مدرنیته گول زَنک" می نامد، جلب می کند و اینکه تحول سریعِ باورهای فردی در سطح جامعه نباید ما را از ریشه دار بودنِ تعلقاتِ تاریخی، رفتارهای موروثی و عادت واره‌های ما غافل سازد. جامعه‌شناسیِ اعماق در اینجا می تواند با لایه‌های پنهان رفتارِ دینیِ اجتماعی که محصولِ میراث و سنت و فرهنگِ تاریخیِ ماست آشنا سازد و به گفته‌ی دورکیم: تحقیقات را به سمتِ دیگری سوق دهد.

دوشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۷